

### خط مشی سوسیالیسم کارگری در جنبش توده ای جاری

#### بیانیه کنفرانس هفتم اتحاد سوسیالیستی کارگری

اکنون بر سر آن قرار دارد. اولی راه سازش است و دومی راه انقلاب؛ نخستین راه به تداوم اسارت در اشکال جدید می انجامد و دومین راه به رهایی واقعی. در جنبش توده ای جاری، سوسیالیست های کارگری برای تحقق استراتژی انقلابی تلاش می کنند.

انقلاب بالقوه ای که هم اکنون چون شبحی خواب از چشمان سخنگویان رنگارنگ سرمایه ر بوده تنها آنگاه بدل به یک انقلاب بالفعل می گردد که طبقه کارگر بازیگر اصلی صحنه سیاست شود. تلاش فعالان سوسیالیست کارگری همواره این بوده است تا با غلبه بر موانع ورود طبقه کارگر به عرصه مبارزات اجتماعی و سیاسی ایفای چنین نقشی برای طبقه کارگر را تسهیل کنند، و اکنون بحران سیاسی حاضر خود بهترین فرصت را برای چنین هدفی ایجاد کرده است. از این رو، در شرایط حاضر، فعالان سوسیالیست کارگری وظیفه محوری خود را این می شمارند که با تلاش دوچندان برای تشکل یابی کارگران، و با فراخواندن همه آزادی خواهان و وسیع ترین توده مردم زحمتکش به اتحاد با کارگران، طبقه کارگر بتواند نقش تعیین کننده تاریخی خود را در جنبش توده ای جاری ایفا کند و راه انقلابی را برای پیشروی جنبش جاری هموار سازد.

#### ۱. سه تبیین

برای فعالان سوسیالیست کارگری، تشخیص دوره جدید و تعیین وظایف سیاسی طبقه کارگر در این دوره بدون یک تحلیل عمیق از وضعیت حاضر و یک ارزیابی ابژکتیو از دینامیسم جنبش توده ای جاری ممکن نیست. ما



سی سال پس از انقلاب بهمن، یک بار دیگر شبح انقلاب بر ایران سایه افکنده است. خیزش توده ای آخرین روزهای خرداد و نخستین روزهای تیرماه چشم انداز انقلاب را در ایران گشوده است. واکنش مردم به کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد، بحران حکومتی رژیم اسلامی را به یک بحران سیاسی تمام عیار تبدیل نمود و دوره جدیدی را در سیاست ایران آغاز کرد. این دوره بحرانی بدون تغییرات کیفی در ساختار سیاسی موجود به پایان نخواهد رسید، و در انتهای این دوره رژیم جمهوری اسلامی برجا خواهد ماند؛ یا دستکم در شکل تاکنونی اش برجا خواهد ماند. اما از منظر کارگران، زحمتکشان، و توده مردم آزادی خواه ایران مسأله بر سر این است که از دل این بحران چه نوع حکومتی و چه ساختارهای سیاسی و اجتماعی شکل می گیرند و جایگزین نظام سیاسی موجود می شوند. تمام تجربه تاریخی نشان می دهد که دو شق محتمل است: یا نیروهای سیاسی نماینده سرمایه داران و کاپیتالیسم موفق می شوند کنترل جنبش توده ها را به دست گیرند؛ که در این حالت، حتی در صورت تغییر رژیم سیاسی، یکی از انواع حکومت سرمایه داری جایگزین رژیم فعلی می شود و کارگران و زحمتکشان همچنان بازنده این تغییرات خواهند ماند. و یا طبقه کارگر می تواند با تشکل های صنفی و سیاسی خود بمنزله یک نیروی سیاسی مستقل وارد مبارزه سیاسی شود، توده زحمتکشان و آزادیخواهان را زیر پرچم خود گرد آورد، در یک مبارزه انقلابی رژیم حاضر را سرنگون کند، و با برقراری حکومت کارگران و زحمتکشان چنان دگرگونی های بنیادی در ساختارهای سیاسی و اقتصادی ایجاد کند تا آزادی و برابری را برای وسیع ترین توده های مردم تضمین نماید. این دوراهی ای است که جامعه ایران

وظایف پیشین می افزاید. نکته پیداست که مخاطبان این جریانات سیاسی نیز، بسته به مواضع عمومی هر یک از این جریانات، فعالان جنبش های اجتماعی مختلف یا طبقات و اقشار متفاوتی هستند؛ و فعالیت هایی که این دسته نظرات توصیه می کنند، باز بسته به مواضع هر جریان، از آگاهگری ایدئولوژیک و سیاسی، تا تعقیب مطالبات اقتصادی در جنبش کارگری، تا اشکال مختلف آکسیون های اعتراضی را در بر می گیرد. اما وجه مشترک نظرات همه این جریانات در برخورد به وضعیت حاضر را می توان چنین خلاصه کرد: قائل نبودن به وضعیت بحران سیاسی و بها ندادن به (و حتی تخطئه کردن) جنبش توده ای جاری. واقعیت این است که این دسته نظرات تأثیر بسیار اندکی بر جامعه ایران دارند و می توان به یقین گفت که با سیر اوضاع بیش از پیش حاشیه ای می شوند؛ اما از آنجا که دستکم بعضا از جانب نیروهای مدعی چپ طرح شده اند اشاره به آنها در اینجا لازم بود.

دسته دوم، که عموماً ولی نه صرفاً جریانات متمایل به سوسیال دموکراسی و لیبرال های جمهوری خواه را در بر می گیرد، از هر لحاظ تأثیر گذارتر بر جنبش جاری است. این دسته از نظرات وضعیت حاضر را بحرانی می شمارد، و گرچه طیف نظرات در این دسته بر ابعاد متفاوت این بحران تأکید می گذارند (بحران مشروعیت رژیم، بحران ایدئولوژیک رژیم، شکاف دولت-ملت، و نظایر اینها)، اما وجه مشترک شان این است که عامل اصلی ایجاد بحران و شروع دوره تازه را در این میدانند که اصلاح طلبی از درون حکومت به آخر خط رسیده، و تعقیب استراتژی حمایت انتخاباتی از اصلاح طلبان دیگر ممکن نیست. از همین رو، حتی آن جریاناتی که جنبش توده ای جاری را صرفاً به اعتراض به نتایج انتخابات کاهش نمی دهند، علت اصلی خیزش توده ای را بسته شدن مجاری انتخابات رقابتی در رژیم می شمارند. یعنی ادعا می کنند که حال که امکان اصلاح تدریجی رژیم از درون و به شکل انتخابات وجود ندارد توده ها به جنبش درآمده اند. در انطباق با چنین ارزیابی ای، این جریانات همان اهداف مرحله ای را

در این بیانیه تحلیل خود از وضعیت و ارزیابی ما از ظرفیت جنبش جاری را با هدف به بحث گذاشتن آن در میان فعالان سوسیالیست کارگری با درجه ای از تفصیل (و در ادامه بیانیه های پیشین سازمان در رابطه با جنبش توده ای جاری) عرضه می کنیم. به این منظور در این بخش نظرات خود را در تمایز از نقطه نظرانی قرار می دهیم که برای سهولت امر می توان آنها را به دو دسته اصلی تقسیم کرد. البته هر دسته شامل نظرات جریانات سیاسی مختلفی می شود که مواضع مختلف و حتی ایدئولوژی های مختلفی دارند، و طبعاً طیفی از تحلیل ها از وضعیت و ارزیابی ها از جنبش جاری را عرضه می کنند؛ اما آنچه اینجا مبنای دسته بندی است نتیجه عمومی یکسانی است که این جریانات سیاسی نسبت به تشخیص وضعیت جاری و ماهیت جنبش جاری می گیرند:

مشخصه دسته نخست، که عموماً ولی نه تماماً برخی جریانات مدعی چپ را در بر می گیرد، این است که وضعیت حاضر را به سادگی بازتاب جدال جناح های رژیم و یا ادامه نمایش انتخاباتی رژیم می شمارد. و چون موارد مشابه چنین کشمکش های حادثی در طول عمر این رژیم به کرات وجود داشته، نتیجه می گیرد که حتی اگر وضعیت فعلی را بتوان "بحران" نامید، این بحران ویژگی ای ندارد که بتواند دوره سیاسی جدیدی را رقم بزند. این دسته از نظرات جنبش توده ای جاری را نیز مانند موارد حرکت های اعتراضی در ده- دوازده سال گذشته (نظیر ۱۸ تیر ۱۳۷۸) حرکتی گذرا می انگارد؛ یا آن را حرکتی مبتنی بر توهم توده ها نسبت به جناح اصلاح طلب، توهم به مشارکت در انتخابات، یا حتی بدتر، آلت دست شدن مردم در جدال جناح ها، جنبشی ارتجاعی، و نظایر اینها می شمارد. چنین تحلیل و چنین ارزیابی ای طبعاً وظایف ویژه ای هم از وضعیت فعلی استنتاج نمی کند، بلکه مخاطبان خود را تشویق می کند که بی اعتنا به جنبش جاری، یا به موازات جنبش جاری، همان فعالیت هایی را ادامه دهند که پیش از این نیز این جریانات توصیه می کردند؛ یا در افراطی ترین حالت تخطئه جنبش جاری و تبلیغ ضرورت بری ماندن از آن را به



Postfach 940166  
60459 Frankfurt  
Germany

bepish@hotmail.fr

# به پیش!

**به پیش!** زیر نظر شورای نویسندگان و ویراستاران منتشر میشود. مسئولیت هر مطلب درج شده بر عهده نویسنده آن است. نظرات جمعی شورا در سرمقاله یا مقالاتی با امضای به پیش! منعکس میگردد. شورا در رد یا پذیرش و نیز در کوتاه کردن و ویرایش هر نوشته رسیده آزاد است و تصمیمات خود را به اطلاع فرستنده آن میرساند.



اکنون در جنبش جاری توده ها تبلیغ می کنند که پیش از این بمنزله مراحل استراتژی خود در حمایت از اصلاح طلبی تدریجی از درون حکومت طرح می کردند. اگر پیشتر مبارزه انتخاباتی و پیشروی اصلاح طلبان حکومتی در فتح گام به گام مراکز قدرت قرار بود در ادامه خود در دوردست به جمهوری تمام عیار و دموکراسی و سکولاریسم منتهی شود، امروز هدف مرحله ای جنبش توده ای را کنار زدن دولت کودتا تبلیغ می کنند تا در مرحله بعد نوبت به کنار زدن خامنه ای برسد، و در مراحل آتی با به قدرت رسیدن موسوی و بعد دموکراتیزه کردن گام به گام رژیم جمهوری اسلامی راه را بسوی برقراری یک جمهوری سکولار باز کند. به همین منوال، این دسته از نظرات نه فقط ایستادگی موسوی و کربوبی و خاتمی را عامل تعیین کننده برای تداوم جنبش جاری می شمارند، بلکه رهبری جنبش توسط آنها را، دستکم در مرحله کنار زدن دولت کودتا و به قدرت رسیدن جناح اصلاح طلبان، ضروری می شمرند. تمام جریاناتی که نظرات شان در این دسته قرار می گیرد به احتمال وقوع یک انقلاب در وضعیت حاضر معترف اند، اما غالبا وظیفه خود را دقیقا جلوگیری از وقوع انقلاب، با تکیه بر ضرورت تعقیب همان اهداف مرحله ای استراتژی تدریجی اصلاح طلبی، قرار داده اند. در همین دسته از نظرات، برای آن جریاناتی نیز که آگاهانه مقابله با وقوع انقلاب را وظیفه خود قرار نداده اند، موضع حمایت از موسوی و کربوبی و تقویت هژمونی آنها در جنبش توده ای، حال تحت عنوان ضرورت مرحله ای برای بسیج بیشترین نیرو برای مقابله با دولت کودتا یا دولت فاشیستی، در عمل نتیجه ای جز مقابله با رهبری طبقه کارگر و شق انقلابی ندارد. اینجا باید تأکید کرد که آنچه بعنوان پشتوانه این دسته از نظرات در تبلیغ ضرورت رهبری اصلاح طلبان رانده از قدرت عرضه شده، از نظر تحلیلی قائل بودن به غیر طبقاتی بودن جنبش توده ای جاری است. چون این جنبش آشکارا همگانی است، و چون آشکارا خواسته های دموکراتیک دارد، از اینجا نتیجه می گیرند که جنبشی طبقاتی نیست و بنابراین دینامیسم این جنبش، نیروهای محرکه آن و مسیرهای محتمل آن، برحسب عملکرد طبقات قابل بررسی نیست. و «مدنی» و «مسالمت آمیز» خواندن جنبش جاری نیز گویا در این نظرات دلیلی است که تعقیب هرگونه استراتژی انقلابی برای آن را، گرچه ممکن، اما امری نابجا و ناشی از ترجیح ذهنی و ایدئولوژیک هواخواهان انقلاب بشمارند.

کسی خودبیزگی وضعیت حاضر را به این سبب که بحران به مناسبت تقلب انتخاباتی آغاز شد با جدال جناح ها توضیح دهد. خطاست اگر کسی ماهیت جنبش توده ای جاری را، به سبب بهانه پاگرفتن آن، به سبب شعارهای مقطعی آن، یا به سبب رهبری فعلی آن، بیربط به منافع کارگران و زحمتکشان، عامل تقویت جناحی از رژیم، یا یکسره ارتجاعی بیندارد. و به همان درجه خطاست اگر کسی از همین ظواهر چنین نتیجه بگیرد که مناسبت کودتای انتخاباتی، شعارهای مقطعی، و رهبری فعلی این جنبش بازتاب ماهیت آن است و می باید در برابرش سر تعظیم فرود آورد. شناخت عمیق از وضعیت حاضر، تنها با در نظر گرفتن وضعیت حاضر بمنزله حلقه ای در سیر تغییر اوضاع و سیر تکامل عینی جنبش ممکن می شود. یک برخورد مارکسیستی می باید بر مبنای یک تحلیل بنیادی از دولت بر سر کار و رابطه آن با طبقات اجتماعی، و با تحلیل از ترکیب طبقاتی جنبش، ماهیت جنبش را ارزیابی کند. یک برخورد مارکسیستی می باید با شناخت خواسته های عینی و ظرفیت های ساختاری طبقات مختلف شکل دهنده به این جنبش، دینامیسم این جنبش را بازبشناسد تا بتواند وظایف سوسیالیست های کارگری را در راستای پیش راندن این جنبش تعیین کند. تنها از این طریق می توان استراتژی عمومی ای برای جنبش طرح کرد، و بر این مینا، در مقطع فعلی شعارها و تاکتیک هایی را پیش نهاد که در سیر جنبش امکان ارتقاء شعارها و شیوه های مقطع حاضر، و همچنین بویژه جایگزینی رهبری فعلی را برای جنبش فراهم آورد.

مؤلفه های اصلی چنین تحلیلی در بخش بعد مورد بحث قرار می گیرند؛ اما در تمایز از دو دسته نظراتی که بالاتر نقل شد، اینجا لازم است به اختصار به تفاوت نتیجه گیری از چنین تحلیلی برای تبیین از وضعیت حاضر و ارزیابی از جنبش توده ای به اختصار اشاره شود: مشخصه وضعیت حاضر وجود یک بحران سیاسی تمام عیار است، و فروکاستن وضعیت حاضر به بحران انتخاباتی و جدال جناح های رژیم فوراً به معنای غفلت از خودبیزگی شرایط حاضر، و در نتیجه به خطا رفتن در تشخیص وظایف دوره جدید است. بحران سیاسی حاضر برآیند این واقعیت هاست که بالایی ها نمی توانند به شیوه سابق حکومت کنند و پائینی ها دیگر تحمل نمی کنند. جنبش توده ای حاضر یک جنبش همگانی با ریشه های عمیق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است. از لحاظ عینی، جنبش توده ای جاری در ضدیت با دیکتاتوری رژیم اسلامی قرار دارد و برجسته ترین خواست عینی آن آزادی و دموکراسی است. در کشوری چون ایران امروز، امر آزادی و دموکراسی به برابری اقتصادی گره خورده



در برابر هر دو دسته این نظرات باید تأکید کرد که یک تحلیل مارکسیستی نمی تواند در سطح ظواهر بماند. خطاست اگر

## بحران حکومتی

امروز این یک مشاهده ساده است که رژیم جمهوری اسلامی دست به گریبان یک بحران حکومتی است؛ اما علت بحران حکومتی نه انتخابات اخیر است و نه حتی کودتای سپاه. برعکس، چه صف آرائی جناح ها در این انتخابات و چه کودتای جناح نظامی را می باید نقطه اوج روندی دانست که مدتهاست این رژیم را به سمت بحران حکومتی می راند.

به دلایل تاریخ شکلگیری خود، جمهوری اسلامی از آغاز ظرف همزیستی جناح ها و فراقسیون های متعددی بوده، و طی سی سال گذشته توازن جناح ها و سهم هریک از قدرت تابع جدال آنها بر سر کنترل منافع اقتصادی و اداری و ایدئولوژیک و نظامی بوده است. اما آنچه در ۲۲ خرداد گذشته در شکل تقابل دولت کودتای سپاه پاسداران و بسیج با جبهه موسوی- خاتمی- کروی- رفسنجانی بروز یافت، بسیار فراتر از کشمکش معمول جناح ها بر سر سهم بیشتری از قدرت، جدال نهایی بین دو گرایش در رژیم است که در بیست سال گذشته، در اشکال پنهان و آشکار، بر سر تعیین شکل رژیم جمهوری اسلامی جریان داشته است. جدال بر سر تعیین شکل رژیم ابتدا محصول فرعی مبارزه رهبران جناح ها بر سر سهمی بیشتری از قدرت، یا نتیجه گریزناپذیر برخورد باورهای مختلف مکتبی، نیست. جدال بر سر تعیین شکل رژیم از ماهیت رژیم جمهوری اسلامی بر می خیزد و ریشه در تاریخ شکل گیری آن دارد.

رژیم جمهوری اسلامی، بمنزله رژیم ارتجاعی که بر امواج یک انقلاب اصیل توده ای به قدرت رسید تا توده های انقلابی را سرکوب کند و دستاوردهای انقلاب را پس بگیرد، از آغاز با یک تنش درونی روبرو بود. انقلاب ۵۷ تنها دیکتاتوری سلطنتی را سرنگون نکرد، بلکه بنا به دینامیسم طبقاتی خود ناگزیر از تعرض به سرمایه داری بود. نه فقط خلع ید از بورژوازی بزرگ در سیر انقلاب گریزناپذیر بود و بسیاری از آنها به خارج کشور گریختند، بلکه جنبش شورایی طبقه کارگر، در بیش از دو سال جنگ و گریز با رژیم تازه، با برقراری کنترل بر تولید، دعوا بر سر نوع مالکیت را عملاً زنده نگاه داشت. بنا به سیر مبارزه طبقاتی، حفظ مبانی کاپیتالیستی و بازسازی سرمایه داری ایران تنها با سرکوب انقلاب و تحکیم رژیم دیکتاتوری ای مقدور شد که اسلام توجیه ایدئولوژیک سرکوبگری اش بود. جمهوری اسلامی، در عین اینکه امکان عمومی کارکرد سرمایه و سودبری را برای تمام طبقه سرمایه دار فراهم می آورد، اما خصلت دیکتاتوری این رژیم، و ایدئولوژی اسلامی لازمه این

است. عرصه سیاست و عرصه اقتصاد به هم مربوط اند، و بدون دست بردن در بنیان های اقتصاد سرمایه داری ایران برای اکثریت عظیم مردم هرگونه وعده آزادی و دموکراسی وعده ای پوچ است. این حقیقت نقش محوری جنبش کارگری را برای هر تحول اجتماعی برجسته می کند، و ضرورت اتحاد افشار زحمتکش و آزادیخواه بر گرد جنبش کارگری را توضیح می دهد. نزدیک شدن به هر درجه از آزادی و دموکراسی در ایران امروز نیازمند پاگیری و پیشروی یک جنبش اجتماعی سوسیالیستی است؛ یعنی حرکت توده ای وسیعی برای همه مطالبات اقتصادی و سیاسی افشار زحمتکش و آزادیخواه بر محور جنبش کارگری. جنبش توده ای جاری این قابلیت را دارد که در سیر خود پالایش یابد، نمایندگان رنگارنگ سیاسی طبقه سرمایه دار را کنار بزند، و به یک انقلاب تمام عیار تکامل یابد. جنبش توده ای جاری این قابلیت را دارد که در سیر خود با ایفای نقش طبقه کارگر نه تنها نظام سیاسی را واژگون کند، بلکه همزمان در بنیان های اقتصاد کاپیتالیستی ایران دگرگونی های اساسی ایجاد کند و آزادی و برابری را برای وسیع ترین توده مردم ایران به ارمغان آورد. سیاست سوسیالیست های کارگری در برخورد به جنبش جاری این است، و با چنین هدف استراتژیکی است که سوسیالیست های کارگری طبقه کارگر را به ایفای نقش در جنبش توده ای جاری فرا می خوانند. وظایف مرحله ای سوسیالیست های کارگری در قبال جنبش جاری در مقطع فعلی تنها در راستای چنین چشم انداز بلند پروازانه ای می باید طرح شوند.

## ۲. بحران سیاسی: بحران حکومتی و جنبش توده

### ای جاری

مشخصه وضعیت حاضر وجود یک بحران سیاسی فراگیر است. معنای بحران سیاسی، همانطور که از لفظ «بحران» برمی آید، جز این نیست که اکنون ادامه حیات نظام سیاسی موجود مورد تهدید است و بسته به سیر دوره جدید فرجام بحران می تواند مرگ یا بقاء نظام سیاسی حاضر باشد. بحران سیاسی حاضر برآیند دو مؤلفه است: بحران حکومتی و جنبش توده ای. شکاف در بالا و خیزش پائین.

بحران حکومتی، هرچند به مناسبت انتخابات و با کودتای جناح نظامیان بروز یافت، اما بسادگی تداوم جدال جناح های رژیم اسلامی نیست. بحران حکومتی کلیت رژیم را از رأس تا قاعده آن قاچ کرده و همزیستی آنها را برای همیشه ناممکن کرده است. این بحران حکومتی در ترکیب با جنبش توده ای جاری، بالقوه زمینه ساز یک انقلاب توده ای عظیم شده است.





دیکتاتوری، ضوابط سیاسی و ایدئولوژیک متفاوتی برای تعیین "خودی ها"، یعنی برای مشارکت در بدنه دولت، می گذاشت؛ ضوابطی که امکان نمایندگی مستقیم سیاسی در بدنه رژیم را به عموم سرمایه داران نمی داد. به این ترتیب رژیمی که از دل انقلاب بهمن و با سرکوب آن عروج کرد نوعی از دولت سرمایه داری شد بدون اینکه عموم سرمایه داران امکان نمایندگی شدن در آن را داشته باشند. (این پدیده در ایران تازه نبود و رژیم محمدرضا شاه هم چنین بود، و اشکال مختلف این نوع دولت سرمایه داری در تاریخ سایر کشورها، بخصوص در جهان سوم، موارد مشابه کم ندارد.) با بازسازی پس از جنگ ایران و عراق، اما، به درجه ای که بورژوازی جدیدی در ایران شکل می گرفت، در درون رژیم نیز گرایشی شکل گرفت که لازم می دید، چه برای تحکیم سیاسی رژیم و چه برای تقویت و گسترش نظام اقتصادی، پایه اجتماعی رژیم را گسترش دهد تا بورژوازی تازه شکل گرفته را در بر بگیرد. بورژوازی ایران نیز، هرچند که عموماً به سبب محدودیت های آزادی فردی و فرهنگی از رژیم اسلامی دل خوشی نداشت و ندارد، بنا به تجربه طبقاتی خود از انقلاب بهمن، چنان از انقلاب هراس داشت (و دارد) که از هر جهت مایل بود خواسته های خود را گام به گام و در سازش با رژیم اسلامی دنبال کند. به این ترتیب حرکت اصلاح طلبی ای شکل گرفت که از جناح هایی از حکومت تا نیروهای سیاسی شبه اپوزیسیون را در بر می گرفت. حرکت اصلاح طلبی همچنین بخشهای وسیعی از بوروکرات ها، تکنوکرات ها و روشنفکران را نیز با خود همراه کرد تا همگی، در یک تقسیم کار طبیعی، طیفی از سخنگویان سیاسی و ایدئولوژیک به بورژوازی ایران عرضه کنند. به این ترتیب لیبرالیسم ایران بعد از چهار دهه تجدید حیات یافت و بستر اصلی فکری و الهام بخش همه شاخه های متنوع اصلاح طلبان، از اصلاح طلبان حکومتی گرفته تا جمهوری خواهان سکولار شد.

"توسعه سیاسی" یا "دموکراتیزاسیون"، که با ریاست جمهوری خاتمی شعار محوری اصلاح طلبان شد، چیزی جز تلاش برای گشودن مجاری ای در رژیم جمهوری اسلامی بر روی نمایندگان طبقه سرمایه دار نبود، و در محتوا هیچ ربطی به آزادی های دموکراتیک (آزادی بیان، اجتماعات، تشکل، اعتصاب) که از مهمترین خواسته های فوری وسیع ترین اقشار جامعه هستند نداشت. دقیقاً برعکس، هر درجه پیشروی اصلاح طلبان حکومتی در برابر جناح های رقیب در رژیم منوط به این بود که "توسعه سیاسی" نه تنها هیچ روزنه واقعا دموکراتیکی برای جنبش های اجتماعی، و مهمتر از همه برای جنبش کارگری و جنبش دانشجویی و جنبش زنان،

نگشاید، بلکه بتواند آنها را مهار کند و باقی ماندن آنها در محدوده مورد پذیرش نظام را تضمین نماید. نقش سیاسی لیبرال های هواخواه اصلاح طلبان عمدتاً همین بود که در همین جنبش ها مبلغ چنان سیاست ها و چنان تشکل هایی باشند تا کارگران را به سازش با صاحبان سرمایه بکشانند، دانشجویان را سیاهی لشکر کمپین های انتخاباتی اصلاح طلبان حکومتی کنند، و فعالان زن را پی خودسویه احقاق حقوق شان در چارچوب قوانین اسلامی بفرستند. ناکامی این پروژه ها، که دستکم در جنبش کارگری و جنبش دانشجویی عمدتاً به سبب مقاومت و مبارزه فعالان چپ بود، یکی از عوامل تضعیف موقعیت جناح های اصلاح طلب حکومت در برابر جناح های رقیب بوده است.

حرکت اصلاح طلبی از درون رژیم با مخالفت فراکسیون های متعددی به دلایل به خطر افتادن منافع اقتصادی، سیاسی، و یا ایدئولوژیک آنها مواجه بود. یکی از این جناح ها، که شکل گیری آن متأخرتر است، جناح سپاه و بسیج است که با اتکاء به قدرت نظامی خود توانسته بر منابع اقتصادی و اداری و سیاسی بسیاری چنگ بیندازد. این جناح به تدریج هم از بازیگران اصلی عرصه سیاست شده است و هم مدتهاست از قیل واردات در اسكله های بی گمرکات، بردن مناقصه های بی رقیب دولتی، و کنترل واحدهای بزرگ اقتصادی منافع کلان مالی به جیب می زند. برای تضمین همین منافع جناحی بود که چهار سال پیش احمدی نژاد را با تقلب انتخاباتی به ریاست جمهوری رساندند. بدون سهم شیر از قدرت سیاسی و بدون اهرم های قدرت اجرایی، سران جناح نظامیان نمی توانند تداوم قدرت اقتصادی خود را تضمین کنند.

اما سهمی که جناح نظامیان (فرماندهان سپاه و بسیج) از قدرت سیاسی و اجرایی به دست آوردند تناسبی با وزن واقعی شان در توازن قوای جناح های رژیم نداشت. تجربه دوره اول ریاست جمهوری احمدی نژاد موجب همگرایی جناح های متعددی علیه آنها شد، و آشتی ناپذیری این جناح ها با زیاده خواهی سپاه و بسیج را در صف آرای انتخابات دهم ریاست جمهوری به نمایش گذاشت. کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد عزم رهبران جناح سپاه و بسیج را نشان داد که، در هراس از حذف شدن از قدرت سیاسی و تضعیف موقعیت اقتصادی خود، راهی جز این نمی دیدند که با اتکاء به زور نظامی خود حکومت را یکبار و برای همیشه قبضه کنند و شاخص ترین چهره های جناح های اصلی رقیب (از ناطق نوری و رفسنجانی گرفته تا خاتمی) را از حکومت بیرون برانند و فراکسیون های باقی مانده را تماماً حاشیه ای و نمایشی کنند.



قبضه تام و تمام قدرت توسط جناح سپاه و بسیج

که طبقات مختلف از آزادی و دموکراسی انتظارات مختلفی دارند و از همین رو از این الفاظ یکسان معانی مختلفی مد نظر دارند.

برای طبقه کارگر، کسب آزادی های دموکراتیک تنها راه رسیدن به اهداف اوست. بدون آزادی بیان، اجتماعات، تشکل و اعتصاب، طبقه کارگر نمی تواند حتی برای مطالبات اقتصادی و رفاهی فوری خود گام جدی ای به پیش بردارد، و تنها با استفاده از همین آزادی های دموکراتیک است که طبقه کارگر می تواند هدف نهایی خود، یعنی پایان دادن به استثمار و برچیدن کاپیتالیسم را متحقق کنند. از همین رو، به شهادت تاریخ، در تمام انقلاب ها و جنبش های دموکراتیک همه کشورهای طبقه کارگر پیگیرترین نیرو بوده است. طبقه کارگر ایران نیز تماما در این ذینفع است که جنبش توده ای جاری هرچه کاملتر به اهداف خود برسد و وسیع ترین آزادی های دموکراتیک را به نحو پایداری برقرار کند. آنچه باعث می شود طبقه کارگر پیگیرترین نیرو در مبارزه برای دموکراسی باشد، و آنچه باعث می شود طبقه کارگر دموکراسی واقعی را بخواهد در نیاز عینی طبقه کارگر ریشه دارد، یعنی نیازی که از موقعیت تحت استثمار طبقه کارگر در جامعه موجود نشأت می گیرد.

برای بورژوازی نیز "آزادی و دموکراسی" تا آنجا و در اشکالی معنا می یابند که با نیازهای عینی او مطابقت داشته باشند؛ یعنی تا آنجا که در کارکرد سرمایه اخلاقی ایجاد نکنند. نه فقط دو قرن تاریخ کاپیتالیسم صنعتی در جهان شاهد این است که چگونه آرمان آزادی و دموکراسی در دست بورژوازی تنها به اشکال سر و دم بریده شده متحقق شده تا در خدمت سیادت سرمایه قرار گیرد، بلکه در ده- پانزده سال گذشته عملکرد بورژوازی ایران در حمایت از اصلاح طلبی اسلامی و حکومتی بهترین گواه است که چگونه بورژوازی ایران حاضر بوده است به هر ترتیبات غیرسکولار و غیردموکراتیکی که روزنه کوچکی برای دسترسی او به پارلمان اسلامی بگشاید رضایت دهد و آن را به عنوان تحقق دموکراسی، یا دستکم پروسه "دموکراتیزاسیون"، به رسمیت بشناسد. به ویژه حمایت اکثریت بزرگ طبقه سرمایه دار از میرحسین موسوی در همین انتخابات ریاست جمهوری کاملا گویاست. موسوی، که خود را نه از زمره اصلاح طلبان بلکه اصول گرای اصلاح طلب (یا اصلاح طلب اصول گرا) می خواند، حتی "گفتمان" شبه لیبرال خاتمی را، که به "جامعه مدنی" و "توسعه سیاسی" ارجاع می داد، تکرار نمی کرد. بلکه صراحتا از بازگشت به دهه شصت، احیاء آرمان های اولیه خمینی و سنت "دفاع مقدس"، سخن می



همه ساختارها و سیاست های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی رژیم (شامل سیاست خارجی و منطقه ای) را کیفیتا تغییر می دهد و جمهوری اسلامی را عملا به رژیم سیاسی متفاوتی بدل می کند. و اگر جنبش توده ای در میدان نبود، کودتاچیان با اتکاء به اسلحه سپاه و بسیج و تأیید ولی فقیه می توانستند جناح های رقیب را به سادگی جا کنند. اما خیزش توده ای همه معادلات سیاسی را بر هم زده، و کودتا را در برابر توده میلیونی مردمی که به پا خاسته اند آچمز کرده است. برای جناح های رانده شده از قدرت نیز تنها راه باقی ماندن در بدنه رژیم (و چه بسا تنها راه بقاء فیزیکی)، چه برسد به بازگشت به قدرت، اکنون تنها با کوتاه کردن دست جناح نظامیان از قدرت سیاسی، و تضعیف شدید قدرت اقتصادی آنها متصور است. همزیستی این جناح ها در یک رژیم، روال تقسیم قدرت پیشین از طریق کشمکش های روتین، دیگر ممکن نیست. این بخودی خود یک بحران حکومتی حاد است، اما حضور جنبش توده ها نه فقط جناح سپاه و بسیج را در تثبیت کودتای خود تاکنون ناکام گذاشته، بلکه برای جناح های رانده از قدرت نیز امید هرگونه بقاء را به تحرک توده ها گره زده است. به این ترتیب جنبش توده ای وضعیت حاضر را، فراتر از بحران حکومتی، به یک بحران سیاسی تمام عیار بدل کرده است.

### جنبش توده ای

این نیز یک مشاهده ساده است که جنبش توده ای جاری یک جنبش همگانی است، به این معنا که اقشار وسیعی از همه طبقات، طبقه کارگر، بورژوازی، و خرده بورژوازی در آن شرکت دارند. حضور همه این طبقات در یک جنبش واحد چنین واقع شد: با کودتای انتخاباتی کاندیداهای اصلاح طلبان، و مشخصا میرحسین موسوی، چاره ای جز این نداشتند که چه برای حفظ خوشبینی طبقه سرمایه دار نسبت به اصلاح پذیری رژیم، چه برای حفظ موقعیت خود در درون نظام، و چه حتی برای حفظ فیزیکی خود و خانواده شان، به مخالفت با کودتا و ولی فقیه حامی کودتا برخیزند و پایه اجتماعی خود را به حضور در خیابان فرابخوانند. توده مردم ناراضی که ناگهان حکومت را دو شقه یافتند، به درستی فرصت را مساعد دیدند تا خشم و کینه خود از سی سال کشتار و زندان، فقر و نابرابری، و زورگویی و بی حرمتی را در نمایش های عظیم خیابانی به یک جنبش ضد دیکتاتوری بدل کنند. طبقات مختلف در این جنبش البته خواسته های مختلف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی دارند، اما در این شک نیست که دستکم در مقطع فعلی خواست عمومی جنبش آزادی و دموکراسی است. ولی مسأله اینجاست



گفت. یگانه وعده ای که موسوی به بورژوازی ایران می داد بازگرداندن عقلانیت به دستگاه اداری و اقتصادی کشور بود که با رفتار بی حساب و کتاب دولت احمدی نژاد آسیب زیادی دیده اند. و بورژوازی بی آرمان و بی فرهنگ ایران به همین حد هم قانع شد، و سخنگویان رنگارنگ سیاسی او در قالب احزاب و سازمان های لیبرال و سوسیال دموکرات نیز طبعاً نه فقط به همین قانع شدند، بلکه تا حد توجیه چنین انتخابی در دستگاه های ایدئولوژیک لیبرالی خود سقوط کردند. نیازهای عینی طبقه سرمایه دار در ایران است که روایت او را از "آزادی و دموکراسی" رقم می زند؛ و طبقه سرمایه دار ایران به خوبی این را از انقلاب بهمن آموخته است که مصون داشتن سرمایه از تعرض کارگران و زحمتکشان در ایران تنها با تنگ کردن دایره آزادی و دموکراسی میسر می شود. اکنون نیز بورژوازی ایران در جنبش توده ای علیه رژیم مستبد و برای "آزادی و دموکراسی" تنها به این سبب شرکت دارد که، علیرغم اینکه انتظارات خود را در قبال جمهوری اسلامی تا حد نمایندگی شدن توسط نخست وزیر زمان جنگ خمینی پائین آورده بود، کودتای انتخاباتی همین را نیز از او دریغ کرد. حضور او در جنبش توده ها تغییری در محتوایی که او از "دموکراسی" می جوید نداده است، بلکه کودتای سپاه و بسیج او را ناگزیر کرده که همان انتظار نازل خود از "دموکراسی" به معنای اجازه نمایندگی شدن طبقه سرمایه دار توسط اصلاح طلبان اسلامی را شاید بتواند از طریق این جنبش توده ای تأمین کند.

اگر جنبش جاری یک جنبش همگانی است، و اگر خواسته عینی جنبش توده ای جاری آزادی و دموکراسی است، مسأله تعیین کننده این است که این جنبش تحقق آزادی و دموکراسی به روایت کدام طبقه را تعقیب خواهد کرد. یا به عبارت دیگر، کدام طبقه خواهد توانست مهر خود را بر این خواست مشترک بکوبد و جنبش را هدایت کند. هژمونی طبقه کارگر یا هژمونی طبقه سرمایه دار؟

جز این دو طبقه اصلی جامعه، طبقه وسیع و ناهمگون خرده بورژوازی نیز در جنبش توده ای جاری حضور برجسته ای دارد. خرده بورژوازی طبقه ای است که بنا به ذات ناهمگن خود نمی تواند نماینده سیاسی واحدی بیابد، و حتی اگر احزاب متعددی بمنزله سخنگویان اقشار مختلف آن شکل بگیرند، نهایتاً می باید دنباله رو سیاست های یکی از دو طبقه اصلی، طبقه کارگر یا طبقه سرمایه دار، باشند. در مورد تمایلات خرده بورژوازی ایران در حال حاضر تنها می توان این را به یقین گفت که، تا آنجا که خواسته های اقشار وسیع خرده بورژوا در جنبش های حق طلبانه ای چون جنبش دانشجویی و جنبش زنان

بازتاب دارد، یا تا آنجا که خواسته های عینی اقشار وسیعی چون جوانان خواسته های خرده بورژوازی را نیز منعکس می کند، خرده بورژوازی ایران به طور جدی خواهان آزادی های مدنی و همچنین آزادی های سیاسی است. صرفنظر از خواسته های اقتصادی اقشار تهیدست خرده بورژوازی، حتی خواست آزادی های مدنی و سیاسی به معنای واقعی و در سطح وسیع تنها با تغییر ساختارهای بزرگ اقتصادی در جامعه قابل تحقق اند. از این رو می توان نتیجه گرفت که پذیرش رهبری طبقه کارگر از جانب اقشار وسیع خرده بورژوازی در جنبش توده ای جاری زمینه عینی نیرومندی دارد.

این واقعیت که رهبری طبقه کارگر بر جنبش جاری بیشترین منافع اقشار وسیع خرده بورژوا را، و البته منافع خود طبقه کارگر را، از نظر عینی تأمین می کند طبعاً به این معنا نیست که تأمین رهبری طبقه کارگر بر جنبش با معضلی روبرو نیست. اینکه چه نیرویی بر جنبش اعمال رهبری می کند در مبارزه سیاسی تعیین می شود. اما می توان و می باید شناختی عینی از امکانات بالقوه و ظرفیت طبقات و نیروهای سیاسی آنها داشت، تا تناسب نیروهای طبقاتی را نه بطور ایستا، بلکه بطور پویا (دینامیک) ارزیابی کرد و تلاش برای تأمین رهبری طبقه کارگر را بر مبنای روندهای عینی در سیر جنبش قرار داد.

برای سنجیدن ظرفیت طبقات مختلف برای شایستگی رهبری بر جنبش توده ای دو معیار را باید از هم تفکیک کرد: یکی خواسته های جنبش، و دومی راه تحقق آن؛ یا به عبارت دیگر نخست پلاتفرم جنبش و دوم استراتژی جنبش برای تحقق این پلاتفرم.

در مورد پلاتفرم، ابتدا باید به این حقیقت توجه کرد که گرچه جنبش توده ای تاکنون منحصر با خصلت ضدیت با دیکتاتوری رژیم خود را مشخص کرده، اما باید به خواسته های عینی طبقات شرکت کننده در آن دقت کرد، و از این زاویه شک نیست که مطالبات رفاهی و اقتصادی برای طبقه کارگر و اقشار وسیع تهیدست و کم درآمد جزئی از خواسته های عینی آنهاست. بویژه اینکه، با توجه به توزیع به شدت نابرابر ثروت در ایران، و با توجه به اینکه همه پیش بینی می کنند که پیامدهای تزلزل اقتصاد جهانی به زودی به شکل بحران یا دستکم رکود بر اقتصاد ایران حاکم خواهد شد، بیشک در آینده بسیار نزدیک شاهد طرح خواسته های مطالبات رفاهی و اقتصادی وسیع در میان توده طبقه کارگر و اقشار زحمتکش خواهیم بود. به عبارت دیگر، خواسته های جنبش توده ها از نظر عینی قطعاً خواسته های اقتصادی را نیز در بر می گیرد؛ خواسته هایی که بدون



وقتی واقعا برقرار می شود، یعنی وقتی توده وسیع مردم از آن می توانند برخوردار شوند، که تضمین حقوق مدنی و دموکراتیک همراه با چنان تحولی در عرصه اقتصاد باشد که بتوان دستکم برابری نسبی اقتصادی را برقرار کرد. در کشوری مثل ایران، که از نظر توزیع درآمد سالانه حتی از نابرابرترین موارد کشورهای "جهان سوم" است، در کشوری مثل ایران، که "حق" مالکیت خصوصی به معنای ثروت اندوزی افسانه ای برای یک قشر محدود است در حالی که اکثریت خانواده های ایرانی حتی صاحب مسکن شخصی نیستند، نمی توان بدون تحول در ساختارهای اقتصادی وعده آزادی و دموکراسی داد. با این معیار، روشن است که، برخلاف طبقه سرمایه دار، طبقه کارگر، دقیقا از آنجا که شکل بدیهی مبارزه اش خودبخود بر سرمایه محدودیت ایجاد می کند، از لحاظ عینی تنها طبقه ای است که در موقعیتی قرار دارد که حکومتش بتواند آزادی و دموکراسی را واقعا برای اکثریت عظیم جامعه تضمین کند. معیار پلاتنوم جنبش، حتی وقتی صرفا خواسته های سیاسی را محور مشترک جنبش توده ای جاری بدانیم، به ناتوانی طبقه سرمایه دار و به توانایی طبقه کارگر حکم می دهد.

اما معیار استراتژی. کدام طبقه از لحاظ عینی قادر است راهی را که جنبش توده ها را به اهدافش می رساند تعقیب کند؟ پیش از هر بحث تحلیلی، باید گفت که این واقعیتی است که در مقطع فعلی رهبری طبقه سرمایه دار عملا بر جنبش برقرار است. این رهبری از طریق چهره های جناح های رانده از قدرت، و مشخصا موسوی، انجام می شود. هر چند ابتکار بسیج توده ای و انتخاب اشکال آکسیونی عموما از پائین صورت می گیرد و هیچیک از چهره های جناح های رانده از قدرت کنترلی بر آن ها ندارند، ولی تنها مرجعی برای رهبری سیاسی که جنبش در مقطع فعلی می شناسد همین چهره ها و مشخصا موسوی است. اما این واقعیت نشان نمی دهد که رهبری اینها بر جنبش ادامه خواهد یافت. این نیز واقعیتی است که در حال حاضر طبقه کارگر هنوز در این جنبش بمنزله یک طبقه، یعنی با تشکل های طبقاتی خود، حضور ندارد، و حتی از نهادهای شناخته شده و با اتوریته ای که بتوانند از جانب طبقه کارگر جنبش را مورد خطاب قرار دهند محروم است (برای مقایسه کافی است شورای کارگران نفت در انقلاب بهمن را بیاد آوریم). اما آنچه خوشبینی ماتریالیستی را مجاز می کند این واقعیت است که معضلات استراتژیکی که در سیر عینی جنبش قرار دارند همگی حکم به ناتوانی نمایندگان سیاسی طبقه سرمایه دار، و ضرورت حضور



تغییرات اساسی در ساختارهای اقتصادی حاکم و دست بردن به بنیان های اقتصاد کاپیتالیستی ایران تحقق شان ممکن نمی گردد. از این زاویه، بورژوازی در ایران، که برنامه های طیف رنگارنگ سخنگویان آن نشان داده است که آخرین کلام شان در عرصه اقتصاد بازار آزاد است، نمی خواهد و نمی تواند سازنده حکومتی باشد که ظرفیت تحقق خواسته های اقتصادی و رفاهی توده مردم را دارد. اما ناتوانی هر دولت بورژوایی در ایران از پاسخگویی به خواسته های عینی کارگران و زحمتکشان به عرصه مطالبات اقتصادی و رفاهی محدود نیست، بلکه در مورد خواسته های سیاسی نیز چنین است. یعنی چنانچه این را هم بپذیریم که خواسته محوری جنبش همگانی صرفا محدود به عرصه سیاست و تنها «آزادی و دموکراسی» است، باز هیچ دولت بورژوایی نمی تواند آزادی و دموکراسی را برای اکثریت توده مردم تضمین کند. وعده اش را می تواند بدهد و در پلاتنوم هاشان می توانند بنویسند و حقانیتش را با رجوع به مکاتب فکری شان مدلل کنند، اما تاریخ دموکراسی در تمام کشورها، و بخصوص در دموکراسی های لیبرالی غرب، نشان داده است که اگر قرار است حقوق دموکراتیک و آزادی های مدنی صرفا بر روی کاغذ نماند، درجه زیادی از توزیع مجدد درآمد و ایجاد برابری نسبی اقتصادی پیش شرط حیاتی ای است. توده مردم نه تنها باید از درجه ای از امکانات مادی برخوردار باشند تا بتوانند از آنچه بر فرض یک قانون اساسی بسیار مترقی "حقوق" آنها می شناسد در عمل استفاده کنند، بلکه درجه ای از رفاه برای عموم آحاد جامعه باید وجود داشته باشد تا استفاده آحاد جامعه از این حقوق را در عمل مختل نکند. همانطور که حتی بسیاری از احزاب غیرچپ نیز در غرب معترف اند، در شرایط نابرابری های اقتصادی نه فقط گرایشات فرهنگی سنتی بقا خواهند یافت و در عمل سدی بر استفاده بخش هایی از جامعه از "حقوق" قانونی شان خواهند شد (مورد برجسته این امر البته دوام فرهنگ پدرسالار و مرد سالار و محرومیت عملی زنان از آزادی ها و فرصت های برابر است، علیرغم این که از زاویه حقوقی چه بسا در قانون تصریح شده باشد)، بلکه عامل مهمتر اینجا سربرگردن جنبش های ارتجاعی و ضد دموکراتیک بر زمینه نابرابری های اقتصادی است. نظیر تجربه فاشیسم در اروپا، یا تجربه جاری طالبان در پاکستان و افغانستان، و مشابه آنها در بسیار کشورهای "اسلامی"، یا بنیادگرایی هندو در هندوستان و بنیادگرایی مسیحی در برخی کشورهای امریکای لاتین، یا معضل تازه ناسیونال-شونیسم نزد بسیاری از اقوام و ملل اروپای شرقی و... همه و همه این موارد به روشنی نشان می دهند که آزادی و دموکراسی تنها



موسوی و اصلاح طلبان می باید عبور کند. چند و چون عبور جنبش از موسوی و امثال او طبعاً قابل پیش بینی نیست و بستگی به سیر مشخص اوضاع دارد. اما از چنین تحلیلی می باید نتیجه گرفت که حتی اگر مثلاً جنبش در یک مبارزه انقلابی دولت کودتا را شکست دهد ولی قدرت را تحویل موسوی یا امثال او دهد، او و دولتش در موقعیتی نخواهند بود که بتوانند نه خواسته های اقتصادی، و نه حتی خواست سیاسی توده انقلاب کرده را از آزادی و دموکراسی برآورده سازند؛ بنابراین به نیروی همان توده ای که آنها را به قدرت رسانده از قدرت به زیر کشیده می شوند.

در مقابل، این تنها طبقه کارگر است که هم برای تعقیب منافع طبقاتی خود خواهان برقراری وسیع ترین نظام سیاسی دموکراتیک است، و هم به سبب موقعیت ساختاری خود در تولید جامعه، هم اکنون اهرم های مبارزاتی کارآیی نظیر اعتصاب در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی دارد، و هم شکل مبارزه او بطور طبیعی علیه سرمایه است، و بنابراین در دل همین جنبش توده ای عناصری از مبارزه برای سوسیالیسم را با مبارزه برای آزادی و دموکراسی می آمیزد، و چنان دگرگونی ای در بنیان های اقتصاد کاپیتالیستی را آغاز می کند که لازمه دستیابی وسیع ترین توده ها به حقوق دموکراتیک و آزادی های دموکراتیک است.

بحران سیاسی خودویژگی وضعیت حاضر است. پایان این بحران سیاسی، حال به هر شکلی که فرجام یابد، تنها با تغییر ساختارهای سیاسی فرا خواهد رسید. حتی سرکوب خشن جنبش توده ای توسط کودتاجیان سپاه و بسیج نمی تواند بحران را پایان دهد، بلکه تنها در آن وقفه ای ایجاد می کند تا بحران با ابعاد بزرگتری بازگردد. تنها دو راه حل برای این بحران متصور است: یا در انتهای این بحران رژیم سیاسی حاکم بر ایران یک حکومت بورژوازی خواهد بود، با پیامدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی که نظایر آن را در انتهای بحران های سیاسی کشورهای دیگر در همین ده- بیست سال اخیر به دفعات دیده ایم، نظیر تجربه اندونزی (و تعدادی از کشورهای افریقائی، امریکای لاتین، یا اروپای شرقی). یا این بحران با شکل گرفتن حکومت کارگران و زحمتکشان در ایران به پایان می رسد؛ یعنی با برقراری یک رژیم واقعا دموکراتیک، با برابری اقتصادی و وسیع ترین آزادی های فردی و سیاسی برای توده مردم، و با آغاز تحول زیربنای اقتصادی در جهت سوسیالیسم؛ چیزی که نظیرش در تاریخ تقریباً بیسابقه است، و اگر متحقق شود بیشک بر منطقه و حتی جهان تأثیر خواهد گذاشت. آیا طبقه کارگر ایران این اقبال را



نمایندگان سیاسی طبقه کارگر در نقش رهبری جنبش می دهند. این معضلات استراتژیک جنبش کدام اند؟

جنبش توده ای جاری علیه دیکتاتوری رژیم جمهوری اسلامی قد برافراشته است. اکنون، پس از قریب سه ماه از آغاز جنبش توده ای، دولت کودتایی رژیم حتی از تثبیت خود در برابر جنبش توده ای ناتوان مانده است، چرا که هیچ پایه وسیع اجتماعی ندارد و تنها منافع جناح نظامیان را نمایندگی می کند. ولی در عین حال برای همه روشن است که در برابر جنبش توده ای دولت کودتاگر به میل خود کنار نخواهند رفت. گزینه نهایی کودتاجیان سرکوب خونین جنبش توده ای است. در صورت سرکوب خونین، پایه اجتماعی رژیم بشدت محدود خواهد شد، و در سطح سیاست منطقه ای و بین المللی نیز رژیم زیر فشار بیشتری قرار خواهد گرفت. در این حالت، علیرغم بهای گزافی که بیشک مردم خواهند پرداخت، جنبش توده ای، که قدرت میلیونی خود را در این چند ماه دیده است، با وقفه ای دوباره سر بر خواهد کرد؛ و بر متن تنگناهای اقتصادی که در راه است، و با تجربه سرکوب خشنی که از سر گذرانده است، به اشکال رادیکال تری در برابر رژیم تضعیف شده ای جریان خواهد یافت. اگر تاکنون کودتاجیان سپاه و بسیج در اتخاذ گزینه سرکوب خونین جنبش توده ای مردد بوده اند به این سبب است که عواقب نامطمئن آن می تواند وضعیت را از آنچه هست برایشان دشوارتر کند، و همچنین نفس تصمیم به کشتار وسیع توده مردم ممکن است شکاف های درونی سپاه را باز کند و باعث ریزش شدید نیرو از پائین و حتی چند دستگی در نیروهای مسلح شود. به هر رو، اینکه کودتاجیان سپاه و بسیج نه می توانند جنبش توده ای جاری را خاموش کنند و نه خود کناره می گیرند، معنایش این است که جنبش توده ای می باید با زور دولت کودتا را کنار بزند. برای پیشروی جنبش توده ای جاری هیچ راهی جز این نیست که این جنبش چنان نیرو گردآورد و چنان دستگاه نظامی رژیم را از درون تضعیف کند تا رژیم را داوطلبانه به عقب نشینی وادارد یا در یک رویارویی ماشین سرکوب نظامی رژیم را درهم بشکند. اسم چنین راهی انقلاب است. این جنبش، اگر قرار است به اهداف خود برسد، از لحاظ عینی تنها می تواند یک استراتژی انقلابی را تعقیب کند.

اصلاح طلبان اسلامی طبق تعریف خواهان اصلاح جمهوری اسلامی اند، و شخص میرحسین موسوی پس از کودتای انتخاباتی بیش از یک بار اعلام کرده است که هدف او حفظ جمهوری اسلامی است. ناگزیری جنبش از تعقیب راه انقلابی و پافشاری موسوی و اصلاح طلبان بر حفظ جمهوری اسلامی تنها به این معناست که دینامیسم این جنبش به ناگزیر از

نخستین هفته جنبش توده ای دود شد و به هوا رفت؛ و اکثریت نسل جوان معنای زندگی را در همبستگی اجتماعی کشف کرد و زیبایی هویت فردی یافتن را در عمل جمعی برای دگرگون کردن ساختارهای اجتماعی به نمایش گذارد. دوره بحران سیاسی یعنی این که به حکم روندهای مادی نوبت لیبرالیسم در سیاست ایران گذشته است و نوبت سوسیالیسم فرا رسیده است. محاسبه فعالان سوسیالیست کارگری بر امکان پذیرش هژمونی طبقه کارگر بر جنبش توده ای تنها می تواند بر انطباق آن با روندهای مادی و نیازهای عینی جنبش توده ای متکی باشد.

از همین زاویه، تأکید بر یک تفاوت مهم سوسیالیسم کارگری با چپ دوران گذشته گویاست. چپ دوران گذشته، دقیقاً از آنجا که چپی غیرکارگری بود، یعنی چپی بود که مبارزه برای آرمان های خود را (حال هرچه بود) نمی توانست به مبارزه جاری طبقه کارگر در جامعه متکی کند، راهی جز این نمی دید (و بازماندگان شان همچنان نمی بینند) که گسترش نفوذ خود در جامعه را با روشنگری و آگاهگری دنبال کند؛ و این در یک کلام یعنی عمدتاً فعالیت تبلیغی. این چنین چپی در قبال جنبش توده ای، اگر جنبش را قابل بداند و وظیفه ای برای خود قائل شود، تنها این وظیفه را می شناسد که خود را در مقام آموزگار ایدئولوژیک و سیاسی قرار دهد و آگاهگری کند. اما توفیق هر آموزگاری بدو به این بسته است که شاگردان نیز او را در مقام آموزگاری به رسمیت بشناسند و در کلاس بنشینند، والا بجای آموزش و آگاهگری فعالیت آموزگار خود گمارده ما عیبجویی از باورها و تخطئه ذهنیت عابریں تصادفی خواهد بود. برخورد منفی برخی از مدعیان چپ (که محدود به آن دسته نیستند که جنبش جاری را به سبب پذیرش رهبری اصلاح طلبان یکسره رها کرده اند) به فعالان جوان جنبش توده ای جاری به سبب شعارها و نمادهایی که در مقطع فعلی در جنبش جاری رواج دارد مصداقی از این شیوه فعالیت چپ غیرکارگری است.

کسی منکر ارزش ارتقاء آگاهی افراد، یا منکر ضرورت فعالیت تبلیغی نیست، و تبلیغ و ترویج در فعالیت روتین هر سوسیالیستی جای ثابت دارد؛ اما عرصه مبارزه سیاسی طبق تعریف با قدرت و جایجایی نیروها سر و کار دارد، و بویژه در بطن یک جنبش سیاسی فعالیت تأثیرگذار سیاسی می باید بسترهای ماکروبی را شکل دهد که قدرت توده ها را کانالیزه می کنند و در جهت راهگشایی جنبش به حرکت در می آورند. آنچه بیش از هر چیز به تأمین هژمونی طبقه کارگر بر جنبش توده ای جاری یاری می رساند این است که فعالان سوسیالیست کارگری بتوانند شعارها و تاکتیک های درست به این جنبش توصیه کنند که راه پیشروی جنبش را



خواهد داشت که نخستین حکومت کارگری قرن بیست و یکم را برقرار کند؟ آیا سوسیالیست های کارگری ایران این جسارت و این همت را دارند که مبارزه برای تحقق چنین چشم اندازی را در دستور کار فوری خود قرار دهند؟

### ۳. وظایف سوسیالیست های کارگری

بحران سیاسی حاضر جامعه ایران را بر سر دوراهی قرار داده است: راه سازش، راه تغییرات صوری، راه بازسازی سرمایه داری ایران، راه توأم نابرابری و بردگی مزدی؛ یا راه انقلاب، راه تغییر در بنیان های سیاسی و اقتصادی ایران، راه آزادی و سوسیالیسم. اینکه جنبش توده ای جاری کدام یک از این دو مسیر را تعقیب خواهد کرد بستگی به این دارد که کدام طبقه بتواند جنبش را رهبری کند. به بیان مارکسیستی، «هژمونی کدام طبقه؟» مسأله سرنوشت ساز جنبش توده ای جاری است.

با توجه به امکانات واقعی گرایش سوسیالیسم کارگری در حال حاضر، که در مقایسه با عظمت جنبش توده ای قطعا ناچیز است، آیا چنین نقشه های دور و درازی، مستقل از حقایق نظری یا طبقاتی آنها، اساساً قابلیت عملی شدن دارند؟ پاسخ به پرسش هایی نظیر این کمک می کند تا کیفیت وظایفی که به نظر ما بر دوش فعالان سوسیالیست کارگری قرار دارد روشن تر شود. نخستین نکته ای که در این رابطه باید تأکید کرد این بدیهیت است که هژمونی یک طبقه بر یک جنبش توده امری نیست که تأمینش به سبب باورهای آحاد شرکت کننده در این جنبش توده ای به ایدئولوژی و دیدگاه سیاسی خاصی باشد. تأمین هژمونی از طریق آگاهگری و روشنگری واقع نمی شود، بلکه امری مربوط به عرصه سیاست است و در میدان مبارزه سیاسی به دست می آید. خوشبینی ما به امکان تأمین هژمونی طبقه کارگر بر این جنبش صرفاً به سبب عقلانیت اهداف و شیوه هایی نیست که ما در برابر جنبش می نهیم، بلکه به این سبب است که شرایط بحرانی حاضر، که ناشی از تکامل عینی روندهای عمیق اقتصادی و اجتماعی و سیاسی هستند، راه حل انقلابی و تغییرات بنیادی می طلبند. این شرایط عینی است که توده های وسیع را برای تحقق خواسته ها شان به ناگزیر به عمل انقلابی سوق می دهد. و حتی اگر خواسته های جنبش در این مقطع گنگ و کلی باشد، توده ها با تجربه هر گام جنبش خواهند آموخت که تحقق ابتدایی ترین خواسته هاشان به سد ساختارهای بزرگ سیاسی و اقتصادی بر می خورد. همانطور که، فردگرایی افراطی و خودغرضی، که ترکیب اختناق سیاسی اسلامی با اقتصاد کاپیتالیستی افسار گسیخته ایران بر فرهنگ نسل جوان مسلط کرده بود، در

در مورد وظایف دسته دوم، بویژه تا زمانی که کارگران بمتابه طبقه در جنبش توده ای حضور نیافته اند، سوسیالیست های کارگری فعال در جنبش های اجتماعی، بویژه در جنبش دانشجویی، می کوشند تا نیروی این جنبش ها را به انجام فعالیت ها و آکسیون هایی سوق دهند که به حفظ تداوم جنبش توده ای یاری می رساند. فعالان سوسیالیست کارگری در جنبش های اجتماعی، بویژه در جنبش دانشجویی و زنان، با تمهیدات سخنگویان مختلف بورژوازی که به اسم مصلحت جنبش توده ای تلاش دارند خواسته های ویژه و مستقل این جنبش ها را به تعلیق در آورند مقابله می کنند، و در مقابل برای ایجاد تشکل های توده ای در جنبش های اجتماعی، و تلفیق خواسته های این جنبش ها با خواسته های سیاسی عمومی جنبش توده ای فعالیت می کنند.

مقابله با هژمونی جریانات بورژوازی در جنبش توده ای، و متقابلاً تلاش برای تأمین هژمونی طبقه کارگر بر این جنبش، محور وظیفه استراتژیک سوسیالیست های کارگری در دوره بحران سیاسی است. در دل بحران عظیم سیاسی بالقوه انقلابی، تأثیرگذاری بر عرصه سیاست تنها در مقیاس ماکرو و با شکل دادن به سمت و سوی جنبش توده ای می تواند انجام بگیرد. تنها با چنین دخالتگری در شرایط حاضر است که سوسیالیسم کارگران امکان این را می یابد که بدل به یک پدیده توده ای و اجتماعی شود. تعقیب اهداف ویژه طبقه کارگر، یعنی مبارزه برای سوسیالیسم، در وضعیت حاضر تنها با ایفای نقش در قبال همین جنبش توده ای ممکن میشود، و حتی ایجاد حزب سیاسی کارگران، یعنی حزبی که دربرگیرنده فعالانی باشد که در عمل تحرک طبقه کارگر را هدایت می کنند، تنها در طول همین پروسه، و با تبادل نظر و ایجاد همدلی و هم خطی در ارزیابی از وضعیت جاری، و از فرصت ها و وظایف طبقه کارگر در جنبش توده ای جاری، می تواند شکل بگیرد.

تاریخ انتشار: سپتامبر ۲۰۰۹ - مهرماه ۱۳۸۸

می گشاید، و حقانیت این تاکتیک ها تنها با محک منفعت جنبش جاری می تواند برای توده مردم قابل پذیرش شود. (به سبب تصویر نادرستی از چپ که فعالیت همین چپ غیرکارگری در عرصه سیاست ایران به دست داده است، شاید لازم به تأکید باشد که برای سوسیالیست های کارگری معنای «تاکتیک» بسادگی یعنی عمل مشخصی که راه جنبش را می گشاید و «شعار» یعنی بیان فشرده هدفی که این عمل مشخص دنبال می کند.) فعالیت ترویجی و بویژه فعالیت تبلیغی سوسیالیست های کارگری در قبال جنبش توده ای خدمت به تسهیل پذیرش تاکتیک ها و شعارهای طرح شده است.

تلاش برای تأمین هژمونی طبقه کارگر بر جنبش توده ای جاری، مشی استراتژیک فعالان سوسیالیست کارگری در دوره جدید است که با خودویژگی بحران سیاسی مشخص می شود. در راستای این هدف استراتژیک، دو دسته وظایف را می توان از هم تفکیک کرد: ۱) وظایفی که ناظر بر بسیج بیشترین نیروی طبقه کارگر و حضور او در جنبش توده ای است. بدون حضور مؤثر طبقه کارگر در این جنبش هر تلاشی برای تأمین هژمونی بر این جنبش از پایه مادی محروم می ماند و در نهایت بی ثمر می ماند. ۲) وظایفی که مستقیماً ناظر به جلو راندن جنبش توده ای جاری، یعنی تأمین هژمونی طبقه کارگر بر جنبش است. در مورد وظایف دسته اول، بدیهی است که محور آن ایجاد تشکل های توده ای کارگران است. در این رابطه، باید تأکید کرد که از هر روزنه ای که جنبش توده ای جاری در فضای اختناق ایجاد می کند باید برای ایجاد هرچه سریع تر تشکل های کارگری سود برد. همچنین در وضعیت حاضر باید بر اهمیت تلفیق خواسته های سیاسی، که عامل پیوند جنبش کارگری با جنبش توده ای هستند، با خواسته های اقتصادی، که بسیج وسیع ترین اقشار کارگر را در تشکل ها و حتی در مبارزه برای تشکل ممکن می کنند، تأکید کرد. ایجاد تشکل پیش شرط حضور و ایفای نقش کارگران بمنزله یک طبقه در جنبش توده ای است، و بدون وجود تشکل های صنفی و سیاسی طبقه کارگر تلاش های سخنگویان بورژوازی برای اعمال هژمونی بر جنبش توده ای را در عمل نمی توان خنثی کرد.

**انقلاب در گرو به میدان آمدن طبقه کارگر است**

# Be Pish!

NO : 46

WEEKLY PAPER OF WORKERS  
SOCIALIST UNITY-IRAN  
WWW.WSU-IRAN.ORG

News - Political

September, 2009

اطلاعیه اتحاد سوسیالیستی کارگری  
بمناسبت آغاز سال تحصیلی

## جنبش چشم انتظار دانشجویان است!

امسال دانشگاهها در موقعیت سیاسی بسیار ویژه ای باز خواهند شد. جنبش آزادیخواهانه مردم ایران بی صبرانه منتظر باز شدن دانشگاهها هستند و کودتاچیان شدیداً نگران. نظامیان ابتدا در صدد بودند تا دانشگاهها را باز نکنند اما بسرعت دریافته اند که باز نشدن دانشگاهها با عریضه جویی آنها که بر اوضاع مسلطند در تناقض است و آشکارا اعتراف به ناتوانی رژیم اسلامی در پایان دادن به جنبش اعتراضی میلیونی مردم است و خود یک دعوت غیر مستقیم به مردم برای ادامه جنبش است. با آغاز اعتراضات میلیونی مردم، رژیم اسلامی در اولین فرصت دانشگاهها را قبل از پایان امتحانات دانشجویان تعطیل کرد تا از شرکت و دخالت جمعی و متشکل آنها در جنبش مردم جلوگیری کند. و شورای امنیت به ریاست احمدی نژاد بعنوان اقدامی تکمیلی دستور حمله به کوی دانشگاه تهران را صادر کرد و اوباش اسلامی دامنشانه خوابگاهها را ویران کردند و دانشجویان را وحشیانه کتک زدند. دستگیر کردند و کشتند تا هزینه پیوستن دانشجویان به جنبش مردم را گوشزد کرده باشند.

دانشگاهها در آغاز تظاهراتهای میلیونی مردم بسته شدند و هنگامی باز می شوند که اعتراضات خیابانی فروکش کرده است و چگونگی ادامه جنبش مورد بحث و بررسی همه جریانها درگیر است. این موقعیت ویژه، امسال به جنبش دانشجویی نقش خاصی میدهد و اعتراضات آنها را در چارچوب ادامه یک جنبش مردمی میلیونی وسیع می گذارد و آنها را به اقدامی بمتابیه زنده نگه داشتن شکل آکسیونی جنبش

مردم که در خیابانها جریان داشت، تبدیل می کند.

پاسداران و خامنه ای به اشتباه می پنداشتند که اگر با دستگیری، شکنجه، تجاوز و کشتار مردم مانع از برگزاری تظاهراتهای میلیونی مردم شوند، کل جنبش مردم ایران برای سرنگونی رژیم سرمایه داری اسلامی را شکست داده اند. از تظاهراتهای میلیونی مردم ایران کاسته شده است اما این جنبش مستقل از آن تظاهراتها هنوز زنده است. تظاهراتها تنها یکی از اشکال بروز علنی این جنبش اعتراضی میلیونی علیه رژیم اسلامی بود و هست. کودتای سپاه پاسداران که برای در هم شکستن هر نوع اعتراض به تقلبی آشکار و تحریک آمیز و در همان روز انتخابات آغاز شد فرصتی طلایی بود برای آغاز جنبش میلیونی مردم ایران تا خشم و نفرت دهها سال تلنبار شده خود را علیه رژیم اسلامی علنا و وسیعاً ابراز کنند. جنبش میلیونی مردم در بیان اعتراضات خود فوراً به همان شکل حی و حاضر تظاهرات خیابانی متوسل شد که در روزهای قبل از انتخابات به نفع کاندیداهای مختلف در شهرها جریان داشت. جنبش اعتراضی مردم که تظاهرات شکل اصلی آن بود بسرعت از خط قرمزهای کلیه جناحهای رژیم و هوادارانشان در شبه اپوزیسیون عبور کرد و کل رژیم اسلامی را مورد حمله قرار داد و موسوی را ناچار ساخت تا طی اطلاعیه ای خواهان جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد شود و از مردم عبور کرده از رژیم اسلامی برائت بجوید.

طبعاً جمهوری اسلامی تنها با اتکا به تظاهراتهای خیابانی سرنگون نخواهد شد کما اینکه رژیم شاه هم تنها با تظاهراتهای میلیونی خیابانی سرنگون نشد. سرنگونی رژیم اسلامی با یک مبارزه همه جانبه در

عرصه های مختلف و از همه مهمتر با اعتصابات کارگری و قیام ممکن است. جنبش میلیونی مردم ایران در ادامه اعتراضات خود به اشکال متنوعی دست خواهد یافت اما تا آن زمان جنبش دانشجویی می تواند کاهش یافتن تظاهراتهای مردم را جبران کند. عروج جنبش دانشجویی به عنوان بخش مهم و دائمی تمامی جنبشهای آزادیخواهانه مردم ایران علیه دیکتاتوری و استبداد، به جنبش کارگری و زنان و کل جنبش میلیونی مردم یک فرصت لازم را می دهد تا صفوف خود را حول راهها و اشکال ادامه کل جنبش تا سرنگونی رژیم اسلامی متحد و منسجم کنند.

جنبش جاری فعلی ریشه در سالها محرومیت از ابتدایی ترین نورم های انسانی و بر کینه و نفرتی دهها ساله از دستگیری، شکنجه و تجاوز و کشتار متکی است. این جنبش که در اعماق یک جامعه سرمایه داری با فاصله طبقاتی عظیم ریشه دارد در یک فرصت طلایی چند هفته ای ابراز وجود کرد و خود را حتی نزد افکار عمومی جهان تثبیت کرد. این جنبش راههای ادامه خود را خواهد یافت. نقش تظاهراتهای دانشجویی تنها و تنها در زنده نگاه داشتن یک مبارزه و اعتراض آکسیونی علیه رژیم اسلامی است تا جنبش مردمی به راههای متنوع و مرکب مبارزاتی خود دست یابد. با این وجود بسیار مهم است که توجه داشت از در غلتیدن به یک آکسیونیسیم صرف اجتناب کرد. جنبش دانشجویی باید خود را برای نبردهای نهایی و بزرگ آینده آماده کند و نگه دارد. هنوز روزهای رویارویی نهایی و بزرگ رسیده است.

کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی

کارگری

۲۷ شهریور ۱۳۸۸